



فرمانده تخریب بچه‌های مشهد

حاج ماشاءالله آخوندی یکی از گنجینه‌های کمیاب دفاع مقدس است. فرمانده تخریب بچه‌های مشهد، اسرار ناگفته زیادی از آن سال‌های طلایی در سینه دارد.

شاید کمتر کسی را بتوان بین بچه‌های مشهد پیدا کرد که نام «حاج ماشاءالله آخوندی» را نشنیده باشد. مردی که نظم و ساماندهی در هیات عزاداری را به عنوان یک اصل خدشه‌ناپذیر می‌داند و در دوره‌ای که خیلی‌ها به کار بی‌نظم و آشفتگی کار «هیئتی» می‌گویند، مجموعه‌ای بر پایه نظم و ترتیب ایجاد کرد که حتی افرادی که بنا به اقتضای کار، فعالیت و سکونت و ... نتوانسته‌اند با آن همراهی کنند، نقطه قوت کار حاجی را نظم و ترتیب آن می‌دانند.

مجموعه‌ای که در یک نقطه برخوردار مشهد تشکیل شد و توانست منشا تحولات فرهنگی در آن منطقه باشد.

اما این مرد ۶۰ ساله را بچه‌های جنگ و به خصوص تخریب چی‌ها هم به خوبی می‌شناسند. هر چند حاج ماشاءالله به همراه شهید «مهدی میرزایی» در ابتدای جنگ به عنوان افراد دست به آچار پرسنل جهاد به مناطق عملیاتی اعزام شدند، اما یک توپ ۱۰۶ و کشنده آن، مسیر زندگی آنها را تغییر داد و به افرادی عملیاتی مبدل کرد.

رخت جهادی را از تن بیرون آوردند و لباس پاسداری به تن کردند. لباسی که شهید میرزایی با آن شهید شد و حاجی با آن بازنشسته شد. کم‌کم به تخریب چی مبدل شدند. با شکل‌گیری لشکر ۵ نصر، شهید میرزایی فرمانده تخریب شد و حاجی هم نیروی تخریب بود.

پس از شهادت شهید میرزایی، حاجی کم‌کم فرمانده تخریب شد. حاج ماشاءالله هنوز هم با جنگ و خاطرات آن زندگی می‌کند. آن چشمی که در جنگ از دست داد و باعث شد از آن روز به قول خودش همه را با یک چشم نگاه کند و مجروحیت گوش و دست و ... از او یک شهید زنده ساخت.

دیوار حسینیه‌ای که مراسم عزاداری را در آن برگزار می‌کند، با تصاویر شهیدانی که در کنار او بودند و مردانه ایستادند، مزین شده است. خودش در جایی گفته که «هر کس در جنگ شهید می‌شد، دو تا سه برگ از اعلامیه‌اش را به دست می‌آوردم و در خانه نگه می‌داشتم، بعد از جنگ تعدادشان به ده‌ها هزار رسید. روزهایی می‌رسید که در خانه‌مان جایی برای نگهداری آنها نداشتم، اما هرگز حاضر نشدم حتی یک برگ از آنها را کم کنم.» حاجی از

دوران جنگ خاطره‌های فراوان دارد. گاهی هم در مجالسی و به مناسب‌هایی از آنها سخن گفته است. اما هنوز هم حاضر نشده که آن‌ها را جایی منتشر کند. هر چند به این مجموعه خاطرات نظم و ترتیبی هم داده است، اما می‌گوید: هر وقت رفتم، آن موقع این خاطرات را منتشر کنید. کسی هم جرات ندارد روی حرف او حرف بزند. از خنک کردن بدن در گرمای بیش از ۵۰ درجه منطقه با حفر زمین و رسیدن به آب گفته، از شلیک اشتباهی در جریان باز و بسته کردن اسلحه به شهید نظر نژاد (بابانظر) گفته، از کالبدشکافی مین کپسولی مسلح عراقی و در نهایت انفجار آن گفته که به خواست خدا در آن جریان، برای کسی اتفاقی نیفتاد و ... اما هنوز حاضر نشده خاطراتش را به صورت منسجم منتشر کند.

اما همین فرمانده، جلسات دعای کمیل و عزاداری منظمی را در مناطق عملیاتی شکل داد که پس از دوران جنگ نیز همچنان برقرار ماند. هنوز هم بچه‌های تخریب، آن‌ها که هنوز زنده‌اند و رمقی در بدن دارند، اگر قرار باشد جایی مجلس عزاداری بروند، گزینه اولشان خیمه حاجی است. جوانترها و نسل‌های بعد هم که پا به این خیمه گذاشته بودند و از آن برکت‌ها در زندگی دیده بودند هم همینطور هستند. البته به بعضی از کارهای حاجی نقد دارند، اما همچنان روی حرف او حرفی نمی‌زنند. هنوز هم وقتی پا به هیئت می‌گذارد، مثل یک جوان پرنرژی است.

احترام کوچک و بزرگ را نگه می‌دارد. اما پست و مقام افراد برای او در هیات جایی ندارد. شنیدم مسئولی که سال‌ها هم‌رزم او بود، قرار بود به هیات بیاید که آمدن او ملاحظاتی به اصطلاح امنیتی داشت. گفته بود اگر مثل بقیه می‌آید، قدمش روی چشم.

با وجود آن که هزینه‌های هیات را خیران تقبل می‌کنند، اما خیلی احتیاط می‌کند که مال مشکوک و شبهه‌دار وارد هیئت نشود. هر پولی را از هر کسی قبول نمی‌کند. خصوصا اگر بداند این پول قرار است برای آن شخص رزومه بسازد.

از دغدغه‌های مهم او، پژوهش خاطرات هم‌زمان قدیمی تخریب و قدیمی ترهای هیات است و به دقت آنها را ثبت و ضبط می‌کند. با همه این احوال، اهل دل است. روضه‌های آخر مجلس را که خودش در هیئت می‌خواند، با روضه هر منبری و مداح فرق دارد و جنس آن فرق می‌کند. سوز و گدازی دارد که در هر مجلسی نمی‌توان مانند آن را پیدا کرد.